

فصلنامه مطالعات فرهنگی - دفاعی زنان

سال اول، شماره ۴، بهار ۱۳۸۵

نقش زنان در رویدادهای تاریخی صدر اسلام

نویسنده: مصطفی مانیانفر*

چکیده

با نگاهی به رویدادهای تاریخی صدر اسلام مشاهده می‌کنیم که زنان دوشادوش مردان، در تمامی رویدادها و صحنه‌های مهم سیاسی و اجتماعی این دوره، از قبیل پذیرش دعوت پیامبر(ص) و حفظ و ترویج این آیین، حضور و مشارکت تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند و در این راه از تحمل شکنجه تا شرکت در جبهه نبرد و بذل جان و مال خود و عزیزانشان دریغ نداشته‌اند و از این طریق نام خود را در کنار نام مجاهدان و شهدای این برهه از تاریخ، جاودانه ساخته‌اند و اسوه و الگویی برجسته برای زنان مسلمان در تمام اعصار و قرون تا امروز گردیده‌اند.

کلید واژگان: زنان، اسلام، جنگ، پشتیبانی، شهدا

* پژوهشگر دانشکده و پژوهشکده فرماندهی و ستاد و علوم دفاعی دانشگاه امام حسین (ع)

مقدمه

برقراری وحدت جامعه بشری بر محور حق و عدالت و استقرار حریت و آزادگی و ساختن جهانی انسانی از اهداف عالیه تعالیم اسلامی می باشد؛ در دین اسلام همه انسانها از هر نژاد و طایفه، اعم از زن و مرد مورد خطاب و توجه می باشند. خداوند به پیامبر (ص) می فرماید: تو را نفرستادیم مگر آنکه برای همه مردم بشارت دهنده و بازدارنده باشی (سوره سبأ، آیه ۲۸). اسلام بر این اساس نه تنها به احساسات تعصب آمیز، که در جامعه جاهلی آن زمان وجود داشت؛ توجه نکرد، بلکه با آن به مبارزه برخاست و قرآن کریم در کمال صراحت فرمود: ای مردم، ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را گزوهها و قبیله ها قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بشناسید. گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست (سوره حجرات، آیه ۱۳).

افراد، اعم از زن و مرد با پذیرش دعوت اسلام و بیعت با پیامبر خود را مسئول و متعهد می دانستند که نه تنها خودشان بر اساس توحید و عدل زندگی کنند، بلکه تا آنجا که توانایی دارند در ترویج حق پرستی و رفع ظلم و ستم از مظلومان و محرومان و دفع فتنه و فساد از هیچ و کوشش و تلاشی دریغ نکنند. آنها نیز مکلف بودند در برابر تجاوز و ستم دشمنان به هر صورت ممکن و در حد توان و امکان خویش مشارکت و ایستادگی کنند. از نظر دین اسلام، همه جا قلمرو و ملک خداوند است و تمامی موجودات آفریده او هستند و قرآن خود را کتاب هدایت همه انسانها معرفی می کند و تمام افراد بشر با پذیرش این دین حیاتبخش عضو جامعه بزرگ اسلامی می شوند و با یکدیگر برادرند.

مسلمانان پس از ایمان به خدا و پیامبر از نظر فکری و عقیدتی به دریافت و فهم حقایق می رسیدند که خود را برای فداکاری و جانبازی در راه تحقق جامعه

اسلامی و اعتلای دین خدا و آگاه ساختن همه انسانها و آزادی آنها از تمام اسارتها و گمراهی ها، آماده می کردند.

با عنایت به مطالب فوق، این مقاله نشان می دهد که چگونه زنان صدر اسلام به رغم محدودیتهایی که جامعه عقب افتاده آنان روز بر آنان تحمیل می کرد، با پذیرش دعوت اسلام و تحت تاثیر تعالیم آن، در مقام یک انسان محق و مکلف در تمام جریانات سیاسی و اجتماعی همسان با مردان به ایفای نقش و مشارکت موثر و فعال پرداختند.

نقش زنان در رویدادهای تاریخی صدر اسلام

فرشته وحی بر پیامبر (ص) در سن چهل سالگی در حالی که در کوه حرا مشغول عبادت و تفکر در نظام آفرینش بود، نازل شد و قلبش را به نور وحی روشن گردانید. منابع تاریخی می گویند، در این لحظات وحشت از عظمت وظیفه ای که بر عهده او گذاشته شده بود، پیامبر (ص) را فراگرفته بود. او بعد از آن به خانه رفت و به همسرش خدیجه اطلاع داد و سپس اظهار خستگی کرد و به خدیجه گفت: مرا بپوشان. آنگاه مدتی به استراحت پرداخت و چون رفع خستگی کرد، بار دیگر جبرئیل امین فرود آمد و او را چنین مخاطب ساخت: ای جامه بر خود پیچیده برخیز و دیگران را از عذاب الهی بیم ده و خدایت را تکبیر گو.

(مذثر، آیه ۳-۱)

بانزول این آیه پیامبر (ص) مامور می شود افرادی را به صورت سری به آیین خود دعوت کند. خدیجه همسر پیامبر نخستین فردی است که این دعوت را اجابت کرده و به خدا و پیامبرش ایمان می آورد و حضرت محمد (ص) را از حمایتهای بیدریغ و موثر خود برخوردار می کند.

بدین ترتیب پیامبر(ص) در محیط خانه، در برابر مشرکین مکه که سخنش را تکذیب و او را آزار می دادند، همسری مومن، و با وفا و مهربان داشت که بار غمش را کم می کرد و او را به ثبات قدم و پایداری تشویق نمود. از ابی رافع روایت شده است که: پیغمبر صبح روز شنبه نمازگزارد و در آخر آن روز خدیجه نمازگزارد(مقدس، ۱۳۷۴). پس از خدیجه نخستین کسی که به رسول خدا(ص) ایمان آورد و با او نماز گزارد علی ابن ابی طالب بود که در آن روز ده سال داشت. عقیق کندی می گوید: « به روزگار جاهلیت به مکه آمدم و نزد عباس بن عبدالمطلب منزل گرفتم و چون آفتاب برآمد کعبه را نگرستم و جوانی بیامد و به آسمان نظر کرد. آنگاه سوی کعبه رفت و روبه آن ایستاد و چیزی نگذشت که پسری بیامد و به طرف راست وی ایستاد و طولی نکشید که زنی بیامد و پشت سروی ایستاد و چون به رکوع رفت پسر و زن رکوع کردند، پس از آن، جوان سر برداشت و پسر و زن نیز سر برداشتند، آنگاه جوان سجده کرد، آن دو نیز سجده کردند. به عباس گفتم: این کیست؟ گفت: این برادرزاده من محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و می گوید که خدا او را به پیغمبری فرستاده و این برادرزاده من علی بن ابن طالب است که پیرو دین او شده و این زن او خدیجه دختر خویلد است که بردین اوست». (طبری ۱۳۶۲، ص ۵۹-۸۵)

مدت سه سال دعوت پیامبر(ص) به صورت پنهان انجام می گرفت و افرادی که مورد اعتماد او بودند به دین اسلام فراخوانده می شدند. در این مدت گروه کمی از مردم مکه، در حدود سی نفر، به دین اسلام گرویدند که در میان آنها نام چند تن از زنان دیده می شود که عبارت اند از: اسماء، دختر عمیس خثعمی، همسر جعفر بن ابیطالب، فاطمه، دختر خطاب، همسر سعید بن زید، اسماء و عایشه دختران ابوبکر، اسماء، دختر سالمه، همسر عیاش بن ربیع، فاطمه، دختر

مجلل همسر حاطب بن حارث، فکیهه، دختر یسار، همسر خطاب بن حارث، رمله، دختر ابی عوف، همسر مطلب بن ازهر، امینه، دختر خلف، همسر خالد بن سعید (رسولی، ۱۳۶۴).

پیامبر بعد از سه سال از طرف خداوند مامور شد که دعوت خویش را علنی کند و مردم را به دین خویش فرا خواند و در این راه به مخالفت و استهزای قریش اعتنایی نکند. از آن پس اشراف و بزرگان قریش که منافع خود را در خطر دیدند ضمن تکذیب پیامبر به آزار و اذیت او و پیروانش پرداختند. گروندگان نخستین به دین اسلام غالباً بردگان، بینوایان، مستضعفان مکه بودند و همین امر اشراف قریش را نگران و وحشت زده ساخته بود. بتدریج فشار مشرکین زیادتر شد و افراد هر قبیله مامور شدند هرکسی را که در قبیله خود به دین اسلام درآمده بود؛ آزار و شکنجه کنند، تا از این آیین دست بردارند. از این رو انواع زجرها را نسبت به ایشان روا می داشتند. برخی را می زدند، گروهی را با گرسنگی می آزردهند. جمعی را برهنه کرده، روی ریگهای داغ می خواباندند. بلال حبشی از جمله کسانی بود که در برابر شکنجه مشرکان سخت پایداری می کرد. امیه بن خلف که از دشمنان سرسخت رسول خدا (ص) بود، روزها هنگام ظهر او را از خانه بیرون می آورد و روی ریگهای داغ مکه می خواباند و سنگ بزرگی روی سینه اش می گذاشت تا دست از محمد (ص) و خدای او برداشته، لات و عزی را پرستش کند. (رسولی، ۱۳۶۴)

اولین شهید اسلام

آزار مشرکان منحصر به مردان نبود و زنان مسلمان نیز در معرض آزار ایشان بودند. عمار، پدرش یاسر و نیز مادرش سمیه از قبیله بنی مخزوم همگی مسلمان

شده بودند و ابوجهل که از همان قبیله بود، آنها را روی ریگهای داغ مکه می خواباند و انواع شکنجه‌ها را به آنها می داد تا از دین خود دست بردارند. ولی عمار و خانواده اش همچنان بردباری می کردند و پیامبر (ص) گاهگاهی از کنار آنان می گذشت و آنان را با این جملات دلداری می داد. «ای خاندان یاسر بردباری پیشه کنید که منزلگاه شما بهشت است» (رسول، ۱۳۶، ص ۱۱۹۷). سرانجام سمیه مادر عمار در زیر شکنجه و بر اثر ضربه ابوجهل به شهادت رسید. از سمیه به عنوان اولین شهید راه اسلام یاد می شود و همسر او یاسر نیز به فاصله کوتاهی از شهادت او در اثر شکنجه مشرکان به شهادت رسید و به او ملحق شد (آینی، ۱۳۷۲).

هجرت به حبشه

آزار و اذیت مشرکان نسبت به افرادی که مسلمان شده بودند روز به روز، افزایش می یافت. پیامبر (ص) که خود به خاطر ابوطالب و به موجب پیمان قبیله ای، کم و بیش از این فشارها در امان بود، نمی توانست بیش از آن شاهد شکنجه و گرفتاری یاران بی پناه خویش باشد و از طرفی نیرویی هم برای دفاع از آنان در اختیار نداشت، چنین مصلحت دید که عده ای از آنان که بیشتر در معرض فشار و شکنجه بودند به حبشه که پادشاهش در آن روزگار به عدل و ملامت معروف بود، مهاجرت کنند و به ایشان چنین گفت: «کاش به کشور حبشه می رفتید، چون در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی رود و آنجا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما خوبی قرار دهد» (آینی، ۱۳۷۲). به دنبال مصلحت اندیشی پیشوای بزرگ اسلام چند تن از مسلمانان به همراه خانواده خویش، بدون اینکه مشرکان از برنامه، آنان مطلع شوند، شبانه به صورت پیاده و سواره راهی جده شدند تا از طریق دریا به حبشه مهاجرت کنند.

دومین مهاجرت مسلمانان به حبشه به سرپرستی جعفر بن ابی طالب انجام گرفت. این گروه را هشتاد و سه مرد و هجده زن تشکیل می دادند که همگی برای حفظ آیین خود و مصون ماندن از آزار و شکنجه مشرکان قریش به حبشه مهاجرت کردند و رنج و مشقت غربت را به جان خریدند. جعفر بن ابیطالب را در این سفر همسرش اسماء همراهی می کرد که عبدالله بن جعفر در حبشه از وی متولد شد (رسول، ۱۳۶۲). خبر هجرت شماری از مسلمانان به حبشه قریش را بیش از پیش نگران ساخت، آنها وقتی متوجه شدند که مسلمانان در حبشه با فراغت و اطمینان زندگی می کنند، ترسیدند که مسلمانان با به دست آوردن آن پایگاه باسپاهی گران بر قریش بتازند. از این رو تصمیم گرفتند تا دو تن از افراد نام آور خویش را با هدایایی نزد نجاشی بفرستند و از او بخواهند که مسلمانان را از کشور خویش اخراج کند که به انجام دادن این کار موفق نشدند (طبرسی، ۱۳۶۲).

محاصره سیاسی و اقتصادی

مشرکان قریش که از آزار مسلمانان و حيله های خود بهره ای نبردند، تصمیم گرفتند که با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب قطع رابطه کنند و برای این منظور با یکدیگر پیمانی منعقد کردند و آن را در کعبه آویختند. در این پیمان که گروه زیادی از سران قریش به آن مهر تایید زدند، هرگونه دادوستد و پیمان ازدواج با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب منع شده بود. این پیمان باعث شد تا پیامبر و یارانش از شهر مکه بیرون بروند و در دره ای که بعدها به «شعب ابوطالب» معروف شد سکونت گزینند و برای خود خانه های کوچک و سایه بانهای مختصری فراهم آورند. بدین ترتیب با محاصره سیاسی و اقتصادی قریش، مسلمانان دوره سختی را که سه سال به درازا کشید، آغاز کردند. در این مدت

قریش از رسیدن خواروبار به پیامبر (ص) و یارانش جلوگیری می‌کردند و فقط کسانی که به ایشان محبت داشتند گاهی مخفیانه آذوقه و خوردنی به آنها می‌رساندند. با این وجود گاهی گرسنگی به حدی می‌رسید که شیون کودکان بنی هاشم از بیرون دره شنیده می‌شد. در این شرایط سخت خدیجه با جان و مال خویش به دفاع از پیامبر (ص) و دین اسلام برخاست و سختیها را تحمل کرد و بالاخره در اثر تحمل مشقات کم کم رنجور گردید و دو ماه پس از رفع محاصره شعب ابوطالب از دنیا رفت و پیامبر (ص) را در سوگ خویش نشانید. حضرت رسول (ص) آن سال را به مناسبت مرگ خدیجه و ابوطالب که به فاصله کوتاهی اتفاق افتاد، سال حزن و اندوه نامید. به گفته ابوالعلاء پس از مرگ خدیجه و ابوطالب مصیبتها از هر سو به پیامبر (ص) روی آورد و مخالفان در کار آزارش نیرو گرفتند. (پابند، ۱۳۷۰)

بیعت اول و دوم عقبه منی

شیوه پیامبر (ص) چنان بود که در موسم حج قبایل عرب را که برای زیارت کعبه به مکه می‌آمدند، دعوت به اسلام می‌کرد. و آنها را به پرستش خدای یگانه می‌خواند. در مراسم حج سال یازدهم بعثت پیامبر با شش نفر از شخصیت‌های خزرج ملاقات کرد و آیین خود را بر آنان عرضه داشت و آیاتی از قرآن را برای آنها تلاوت کرد. این اشخاص چون گفته‌های پیامبر (ص) را شنیدید، دعوت او را که آستی، صفا و پرهیزگاری را نوید می‌داد استقبال کردند و امیدوار شدند که به برکت پیامبر (ص) به جنگ و نزاع در دو قبیله اوس و خزرج خاتمه دهند. آنها چون به یثرب بازگشتند، مردم شهر را از دعوت محمد (ص) آگاه ساختند و ایشان متوجه شدند که پیامبر (ص) می‌تواند وسیله اتحاد و یگانگی آنها شود و به

جنگهای قبیله‌ای آنها خاتمه دهد. سال بعد در موسم حج دوازده نفر از مردم یثرب در «عقبه منی» با پیامبر ملاقات کرده و پس از پذیرش اسلام با او بیعت کردند که به خدا شرک نوززند، دزدی نکنند، فرزندان خود را نکشند، دنبال کارهای زشت نروند، دیگران را متهم نکنند و در کارهای نیک نافرمانی نکنند. پیامبر(ص) نیز به آنان وعده داد که در صورت عمل به این پیمان، بهشت پاداش آنها خواهد بود. از این بیعت به عنوان «بیعت النساء» (بیعت زنان) نیز یاد می‌شود و علت این نامگذاری آن است که بیعت برای جنگیدن نبود و شاید بدان جهت به این نام خوانده شد که «عصراء» دختر عبید بن ثعلبه در این بیعت حضور داشت و این بانو اولین زنی بود که پس از پایان مراسم حج با پیامبر اسلام بیعت کرد (طبری، ۱۳۶۲).

بعد از پیمان عقبه اول، پیامبر مصعب بن عمیر را به همراه آن دوازده نفر به یثرب فرستاد و فرمان داد تا قرآن را به آنها بیاموزد و مردم را به دین اسلام دعوت کند و او را از وضع شهر و میزان استقبال مردم آگاه کند مصعب در «یثرب» نماز را به «جماعت» می‌خواند اقدامات او باعث گسترش و نفوذ دین اسلام در میان مردم گردید. سال بعد (سال سیزدهم بعثت) در موسم حج هفتاد و سه مرد و زن پس از فراغت از مراسم حج برای بیعت با رسول گرامی اسلام در «عقبه منی» گردآمدند و با پیامبر (ص) پیمان بستند که با دشمن او دشمن و با دوست او دوست باشند و با هر که باوی به جنگ برخاست جنگ کنند و از او همچون کسان خویش حمایت کنند. نام زنانی که در این بیعت شرکت داشتند عبارت بودند از: ام عماره، نسیمه، دختر کعب بن عمرو بن عوف از قبیله بنی مازن بن نجاروام منبع، اسماء، دختر عمرو بن ابی نابی از بنی کعب بن سلمه (آیتی، ۱۳۷۲).

بعد از بیعت عقبه دوم پیامبر(ص) به مسلمانانی که در مکه تحت آزار و شکنجه

قرار داشتند، فرمان داد تا به یثرب مهاجرت کنند و به برادران مسلمان خود در این شهر بپیوندند و در این باره به آنان چنین گفت: «خدای عزوجل برای شما برادرانی کمک کار و خانه های امن (در یثرب) قرار داده است». بدین ترتیب مسلمانان مکه و مسلمانانی که به حبشه هجرت کرده بودند. دسته دسته با خانواده های خود رهسپار یثرب شدند و چندی بعد نیز رسول گرامی اسلام (ص) به آنها پیوست و این شهر به افتخار قدوم او «مدینه النبی» نامیده شد.

شوکت زنان در جنگ احد و بدر

پیامبر (ص) تا قبل از بیعت دوم مردم مدینه در عقبه، مامور جنگ با کفار و مشرکین نبود و چون طغیان و سرکشی مشرکان از حد گذشت، دستور جنگ به رسول خدا رسید و آیات ۴۱ و ۴۹ سوره حج و ۱۹۳ بقره در این باره نازل شد که طی آن به مسلمانان که جز پرستش خدا و به پاداشتن نماز و دادن زکات و امر به معروف و نهی از منکر، گناهی نداشتند و به آنان ظلم شده بود، اجازه جنگ داده شده بود و گفته شده بود که با کافران بجنگید تا فتنه از روی زمین برداشته شود. از نخستین سال هجرت، پیامبر (ص) برای تغییر روش مشرکین، گروه هایی را روانه درگیری با کاروانهای مکه کرد که منجر به درگیریهای پراکنده و سرانجام جنگ بدر در سال دوم هجرت گردید که طی آن مردم مکه شکست سختی خوردند و ابوجهل و هفتادتن از بزرگان و بزرگزادگان قریش کشته شدند و همین تعداد نیز اسیر شدند (مهدوب، ۱۳۶۹). بعد از جنگ بدر بازماندگان کشتگان این جنگ، به رهبری ابوسفیان برای انتقام خون بستگان بسیج شدند و قبایل اطراف را نیز با خود همراه کردند و با تجهیزات و قوای جنگی فراوان روی به شهر مدینه نهادند. آنها برای اینکه سربازانشان مانند بدر زود از میدان کارزار فرار نکنند

گروهی از زنان را نیز با خود همراه آورده بودند تا کشتگان بدر را به یاد آنها آورند و حس انتقامجویی را در آنان زنده نگه دارند تا در جنگ، پایداری بیشتری از خود نشان دهند. از جمله زنانی که همراه لشکر قریش بودند می توان به این افراد اشاره کرد: هند دختر عقبه، همسر ابوسفیان، ام حکیم دختر ولید بن مغیره، همسر حارث بن هشام، برزه یا رقیه دختر مسعود بن عمر و همسر صفوان بن امیه، ریطه دختر منیه بن حجاج همسر عمرو بن عاص (مهدی، ۱۳۶۹). زنان قریش در مسیر مکه به مدینه به هر منزل که می رسیدند با دایره و دف می آمدند و مردان را به جنگ تحریض می کردند و کشته شدگانشان را در جنگ بدر به یاد آنها می آوردند. همین که سپاه قریش در نزدیکی مدینه فرود آمد، پیامبر (ص) حبابان منذر را مخفیانه برای کسب خبر و ارزیابی نیروی دشمن میان آنها فرستاد و وقتی منذر بازگشت، مشاهدات خود را درباره نفرات دشمن و میزان تجهیزات آنها به اطلاع پیامبر (ص) رسانید. حضرت رسول (ص) از او سؤال کرد: آیا زنها را هم دیدی گفت: آری زنهایی همراه ایشان دیدم که دایره و طبل داشتند. پیامبر (ص) فرمود: می خواهند قوم را تحریک کنند و کشته شدگان بدر را به یاد ایشان بیاورند.

چون آتش جنگ میان دو طرف برافروخته شد، زنان قریش جلوی صفهای ایشان بودند و طبل می زدند و سپس به پشت صفها بر می گشتند و اگر کسی به جنگ پشت می کرد، او را به بازگشت تشویق می کردند و کشته شدگان بدر را به یادش می آوردند. هند همسر ابوسفیان ضمن تحریض و برانگیختن مردان اشعاری را نیز قرائت می کرد. زنان قریش با خود سرمه و میل سرمه همراه داشتند و هرگاه مردی از میدان جنگ می گریخت و حاضر به بازگشت به صحنه

کارزار نبود، به او سرمه دان و میل می دادند و بدین طریق او را تحریک می کردند تا به میدان جنگ باز گردد (مهدوی، ۱۳۶۹).

در روز جنگ احد پیامبر (ص) فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می گیرد که حق آن را ادا کند. گفتند: حق آن چیست؟ فرمود: کافران را چنانکه سزای آنان باشد با آن بکشند؛ پس جماعتی برخاستند و گفتند یا رسول الله ما آماده ایم چنانکه می باید حق آن را ادا کنیم. ولی پیامبر (ص) از آنها روی برگرداند و دوباره شمشیر را با همان شرایط عرضه داشت. تا اینکه ابودجانه که از انصار و مردی جنگ دیده و آگاه به حيله های جنگی بود گفت: ای رسول خدا (ص) من می گیرم و حق آن را ادا می کنم. پیامبر (ص) شمشیر را به او داد و به راستی او حق آن را ادا کرد و همچون شمشیر به صفوف کافران زد. از ابودجانه نقل شده است که در آن روز زنی از دشمن را دیدم که به مردم حمله می کرد و سخت بر آنها هجوم می برد. من اول تصور کردم که مرد است و شمشیر بر او کشیدم، ولی بعد که او را شناختم، رهایش کردم، چون این کار را درست نمی دانستم که با شمشیر پیامبر (ص) زنی را بکشم. آن زن تحمره دختر حارث بود. (ابو اسحاق، ۱۳۶۱) از اقدامات دیگر زنان قریش در جنگ احد مثله کردن شهدا و یاران پیامبر (ص) بود. هند همسر ابوسفیان نخستین کسی بود که به این کار اقدام کرد و به زنها دستور داد تا گوش و بینی شهدا را ببرند و خود نیز جگر حمزه سیدالشهدا را به دندان گزید و پاره ای از آن را جوید.

در جبهه مقابل نیز شماری از زنان مجاهد صدر اسلام حضور داشتند و در کنار رزمندگان در حفظ جان پیامبر (ص)، معالجه و مداوای مجروحان، یاری رساندن به مجاهدان و آب رسانی به تشنگان و تشویق مجاهدان به شرکت در نبرد و مقابله با منافقان و مشرکان فعال بودند. در جریان جنگ احد فاطمه (ع) به اتفاق

شماری از زنان مهاجر و انصار که برای رساندن آذوقه و خوراک و مداوای مجروحان به جبهه جنگ آمده بودند؛ به احد آمد و خود را به رسول گرامی (ص) اسلام رسانید و به برداشتن خون چهره او پرداخت و چون خون بند نمی آمد، قطعه حصیری را سوزاند و خاکستر آن را روی زخم پاشید تا جلوی خونریزی گرفته شود.

نسبیه دختر عمرو که با کنیه عماره شناخته می شود نیز یکی از زنان مجاهدی بود که برای امداد رسانی به احد آمد و چون جان پیامبر (ص) را در خطر دید شمشیر به دست گرفت و در حفظ جان آن حضرت شجاعانه جنگید و در آخر جراحاتی برداشت که آثار آن تا آخر عمر بر بدن او باقی ماند و فرزندش نیز در همین جنگ به شهادت رسید. نسبیه از شرکت خود در آن کارزار چنین می گوید: «مردم از دور رسول خدا پراکنده شدند و فقط چند نفری که شمارشان به ده نمی رسید، باقی ماندند. من و دو پسر و همسرم پیش روی پیامبر می جنگیدیم و دشمن را از آن حضرت دور می کردیم، مردم در حال فرار از کنار رسول خدا می گذشتند، پیامبر (ص) متوجه شدند که من سپر ندارم و همان وقت مردی را در حال فرار دیدند که سپر داشت، فرمودند: سپرت را بینداز تا کسانی که می جنگند آن را بردارند! او سپرش را انداخت و من آن را برداشتم و همچنان به دفاع از پیامبر (ص) مشغول شدم، هر چه به سر ما آمد، از سواران بود و اگر آنها پیاده بودند ما از عهده شان برمی آمدیم! سواری به طرف من آمد و ضربتی به من زد که با سپر آن را رد کردم، شمشیرش کارگر نیفتاد و پشت کرد، من اسب را پی کردم و او با پشت به زمین خورد، پیامبر (ص) فریاد کشیدند: ای پسر عماره، مادرت را دریاب، او به یاری من شتافت و من دشمن را کشتم. «عبدالله پسر نسبیه که خود در روز جنگ احد در کنار پیامبر (ص) شمشیر می زده است از دلاوری و

رشادت مادر خود چنین نقل می کند: بازوی چپم زخمی شده بود و خون بند نمی آمد. پیامبر (ص) فرمود زخمت را ببند. مادرم پیش من آمد و باخود پارچه هایی برای زخم بندی آماده کرده بود که به وسیله آن زخم مرا بست. پیامبر (ص) ایستاده بود و نگاه می کرد. سپس مادرم گفت: پسرم برخیز و جنگ کن. پیامبر (ص) فرمودند چه کسی مثل تو، ای ام عماره طاقت دارد! عبدالله سپس ادامه که در این موقع مردی که به من ضربت زده بود آمد. پیامبر (ص) به مادرم فرمودند: کسی که پدرت را زخمی کرد همین مرد است. مادرم ضربتی به ساق پای او زد و او به زانو درآمد. پس دیدم پیامبر (ص) چنان تبسم فرمود که دندانهایش آشکار شد و فرمود: ای ام عماره، انتقام خودت را گرفتی! سپس چند نفری به آن مرد هجوم بردیم و او را کشتیم. پیامبر (ص) فرمود: سپاس خدای را که تو را پیروزی داد و چشمت را به مرگ دشمنت روشن کرد و مقرر فرمود تا انتقام گرفتن را به چشم خودت ببینی. نسبیّه در ادامه کارزار و حمایت از جان رسول خدا مجروح گردید و به روایتی سیزده زخم برداشت که تا یکسال بعد به معالجه زخمهای خویش مشغول بود، ضمیره بن سعید نقل می کند که نسبیّه درحالی که چادرش را به کمر بسته بود، به بهترین صورت جنگید تا آنکه سیزده زخم برداشت و چون نسبیّه درگذشت، من از کسانی بودم که عهده دار غسل او شدم. زخمهایش را شمردم، جای سیزده زخم برتن او بود. صفیه دختر عبدالمطلب و عمه گرامی پیامبر اسلام (ص) از جمله زنانی است که در روز جنگ احد در پشت جبهه حضور یافت و کلمه استرجاع بر زبان راند و گفت: چون این مصیبتها در راه خداست به آنها راضی هستیم و صبر می کنیم. صفیه از مقابله خود با تعرض یهودیان مدینه در روز احد چنین یاد می کند: «ما زنها در برجها و پشت بامهای مدینه بودیم، ما در برج فارغ بودیم و حسان بن ثابت هم همراه ما بود، تنی چند

از یهود به سوی برجها آمدند و ما را زیر رگبار سنگ و تیر گرفتند، من به حسان گفتم کاری بکن ای ابن فریعه! گفت به خدا قسم نمی‌توانم، مگر نمی‌بینی که از ترس نتوانستم همراه رسول خدا به احد بروم، صفیه گوید: یک یهودی شروع به بالا آمدن از برج کرد، من به حسان گفتم: شمشیرت را به من بده و خودت کنار برو! او این کار را کرد، من گردن آن یهودی را زدم و سرش را به طرف بقیه پرتاب کردم و آنها چون سربریده او را دیدند، گریختند (ابن اسحاق، ۱۳۶۱). از اقدامات دیگر زنان مسلمان در پشت جبهه تشویق مجاهدان به حضور در جبهه و سرزنش کسانی بود که از شرکت در جنگ خودداری می‌کردند. قزمان که از منافقان بود، از شرکت در جنگ احد خودداری کرده بود، فردای آن روز، زنهای بنی‌ظفر او را سرزنش کردند و گفتند ای قزمان مردان همه به جنگ رفتند و تو باقی ماندی، آیا از این کردار خود خجالت نمی‌کشی، همه قوم تو بیرون رفتند و تو ماندی، تو مثل یک زن هستی و به محافظت او پرداختند. این سخنان بر قزمان که به شجاعت معروف بود گران آمد و به خانه اش رفت و شمشیر و تیردان و کمان خود را برداشت و در حالی که می‌دوید از مدینه بیرون آمد. او هنگامی به پیامبر (ص) رسید که آن حضرت مشغول مرتب کردن صفوف مسلمانان بود؛ او خود را به صف اول رساند و در آن جای گرفت و نخستین فردی بود که از طرف مسلمانان تیر انداخت و تیرهایی که او می‌انداخت همچون نیزه بود و هفت نفر را کشت قزمان خود زخمهایی برداشت و چون دید زخمهای وارده او را آزار می‌دهد خودکشی کرد و پیامبر (ص) فرمود او اهل دوزخ است (ابن اسحاق، ۱۳۶۱).

صبر در شهادت عزیزان و خشنودی از سلامتی پیامبر گرامی اسلام

یکی دیگر از جلوه‌های شور انگیز در جنگ احد ثبات و پایداری زنان در شهادت عزیزان خویش و خشنودی از شنیدن خبر سلامتی پیامبر (ص) است که

به چند نمونه آن اشاره می شود. عایشه همسر پیامبر(ص) که در آن روز همراه گروهی از زنان از مدینه بیرون آمده بود نقل می کند که هند دختر عمرو بن حرام همسر عمرو بن جموح را دیدم که جنازه شوهر، برادر و پسرش را بر شتری بارکرده و عازم مدینه بود. از او پرسیدم از جنگ و از پشت سر چه خبر داری؟ هند گفت: خیر است، رسول خدا سلامت است و با سلامتی او هر مصیبتی اندک و قابل تحمل است. سمیرا دختر قیس هم که از زنان بنی دینار بود همراه پیامبر به احد آمده و دو پسرش نعمان و سلیم در این جنگ به شهادت رسیدند؛ چون خبر شهادت آنها را به او دادند گفت: پیامبر(ص) در چه حال است، گفتند: سلامت است. گفت او را به من نشان دهید. چون او را نشان دادند گفت: ای رسول خدا، هر مصیبتی در قبال سلامت تو ناچیز و قابل تحمل است.

چون پیامبر(ص) از احد به مدینه بازگشت، زنها برای اطلاع از سلامتی او از خانه بیرون می آمدند. ام عامر اشهلی می گوید: «ما سرگرم گریستن بر شهیدان خود بودیم که گفتند رسول خدا آمده، من هم بیرون آمدم، چون چشمم به پیامبر(ص) که هنوز زره برتن داشت، افتاد، به آن حضرت نگاه کردم و گفتم: ای رسول خدا در مقابل سلامتی تو هر مصیبتی تحمل پذیر و اندک است.» (ابو اسحاق، ۱۳۶۱، ص ۱۶۲)

شجاعت صفیه در جنگ خندق(احزاب)

در سال پنجم هجرت ابوسفیان سپاهی بین هفت تا ده هزار تن از مردم مکه و قبیله های مختلف عرب فراهم آورد و به مدینه روی آورد. مردم مدینه بر خلاف جنگ احد این بار پذیرفتند که شهر حالت دفاعی به خود بگیرد و به صلاحدید سلمان فارسی برای حفاظت از شهر خندق حفر کردند. در این جنگ گروهی از

یهودیان بنی قریظه که در اطراف مدینه اقامت داشتند، برخلاف پیمانی که با پیامبر (ص) داشتند با مردم مکه همدست شدند و شهر را مورد تعرض خویش قرار دادند.

پیامبر (ص) قبل از جنگ فرمان داده بود زنان و کودکان در قلعه های شهر جای گیرند، هر دسته از آنها در یک قلعه مستقر شده بودند. صفیه دختر عبدالمطلب که به رشادت او در جنگ خندق اشاره کردیم، در قلعه «حسان بن ثابت» شاعر معروف جای داشت. حسان با اینکه در سرودن اشعار و مذمت بزرگان پیشقدم بود، از جنگ و زدوخورد سخت بیمناک بود و پیامبر (ص) همیشه او را از جنگ معاف می داشت و در آن روز پیش زنان و کو دکان در قلعه مانده بود.

یهود بنی قریظه پس از پیمان شکنی در صدد جنگ برآمدند و برخی از آنها لباس جنگی پوشیده و میان شهر آمدند و به افراد متعرض شدند. صفیه می گوید: یکی از یهودیان به کنار قلعه ای که ما در آن بودیم آمده بود و به دور آن گردش می کرد، تا شاید راهی به درون بیابد؛ و کسی هم نبود که خطر او را دفع کند. از این رو به حسان گفتم برخیز و او را به قتل برسان، ولی او گفت: ای دختر عبدالمطلب خدایت بیامرزد، به خدا تو خود می دانی که من مرد این کار نیستم و کشتن او از عهده من خارج است. وقتی این پاسخ را شنیدم، جامه خود را محکم کردم و چوبی به دست گرفتم و به آن یهودی حمله کردم و او را از پای در آوردم.

همراهی چند تن از زنان مسلمان در جنگ خیبر

ابن اسحاق از زنی از قبیله بنی غفار روایت کرده است که وقتی رسول خدا (ص) به سوی خیبر حرکت کرد، من با چند تن از زنان قبیله بنی غفار به حضور آن حضرت رفتم و از او اجازه خواستیم تا ما هم در آن سفر برای

مداوای مجروحان و آب رسانی و دیگر کمک‌هایی که از ما ساخته بود، همراه لشکر باشیم. پیامبر (ص) اجازه دادند و فرمودند: در پناه خیر و برکت خدا باشید، ما همراه آن حضرت از مدینه بیرون آمدیم و به خیبر رفتیم و در کار جنگ شرکت کردیم؛ چون کار جنگ به پایان رسید، پیامبر (ص) سهمی از غنایم برای ما منظور کرد و به من هم گردن بندی رسید که اکنون در گردن من است و به خداسوگند که هرگز آن را از خود دور نکرده و نخواهم کرد. گردن‌بند مزبور همچنان در گردن آن زن بود تا هنگامی که مرگش نزدیک شد، وصیت کرد که آن را به همان نحو که در گردنش بود با او دفن کنند. از قول ام‌علاء انصاری نیز که به همراه زنان دیگر در جنگ خیبر حضور داشتند نقل شده است که از غنایم این جنگ سه مهره قیمتی بهره‌ او شد و به زنان دیگری هم که در جنگ حضور داشتند، سه مهره نصیب شد (واقعی، ۱۳۶۱).

نبرد چندتن از زنان در جنگ حنین

فتح مکه قبایل دوردست را به شدت نگران کرد و قبایل هوازن و ثقیف با یکدیگر متحد شدند و تصمیم گرفتند با تشکیل یک اتحادیه نظامی از ورود سپاه اسلام جلوگیری کنند. آنها در محلی بنام حنین با مخفی شدن در دره‌ها و پیچ و خمها موضع گرفتند و ناگهان به مسلمانان حمله ور شدند. با حمله آنان سوارانی که در مقدمه سپاه بودند گریختند و با فرار آنها دیگران دنبال ایشان گریختند و پراکنده شدند، ولی پیامبر وعده ای از مهاجران و انصار پایداری کردند و در اثر مقاومت آنها فراریان بازگشتند و سرانجام مهاجمین را شکست دادند و عده زیادی از آنها را به اسارت گرفتند.

به هنگام فرار مسلمانان در آغاز جنگ چند تن از زنان در کنار پیامبر گرامی اسلام (ص) پایداری و از خود گذشتگی نشان دادند که نام بعضی از آنها از قبیل ام سلیم، ام سلیط و ام حارث در تاریخ ثبت گردیده است. ابن اسحاق می گوید: پیامبر (ص) ام سلیم دختر ملحان را دید که با شوهرش به جنگ آمده بود و حوله‌ای به کمر خویش بسته و شتر شوهرش را می کشید و بیم داشت که شتر بر او چیره گردد؛ سر آن را نزدیک آورده و دست در حلقه مهار و بینی آن کرده بود. پیامبر (ص) گفت: این ام سلیم است، ام سلیم گفت: بله پدر و مادرم به فدایت، این کسان را که از پیش تو فرار می کنند مانند آنها که با تو جنگ می کنند بکش که در خور کشتن اند، پیامبر گفت: ای ام سلیم خدا برای ما کافی است.

از ام عماره نقل شده است که در جنگ وقتی مردم از هرسو می گریختند من با چهار زن دیگر با هم بودیم. من شمشیر برنده‌ای در دست داشتم و ام سلیم خنجرى داشت که آن را به کمر خود بسته بود، و عبدالله بن ابی طلحه حامله بود. ام سلیط و ام الحارث هم بودند. در این حال مردی از هوازن را دیدم که سوار بر شتری خاکستری رنگ است و پرچمی در دست دارد و مسلمانان را تعقیب می کند. راه را بر او بستم و ضربتی بر شترش زدم که از پای درآمد و به آن مرد حمله کردم و آنقدر به او شمشیر زدم که از پای درآمد (ابن، ۱۳۷۲)

بدل زیور آلات از طرف زنان برای هزینه جنگ تبوک

در سال نهم هجرت به پیامبر (ص) خبر رسید که رومیان سپاه انبوهی برای جنگ با مسلمانان گردآورده اند. فصل تابستان و چیدن میوه ها بود و مردم می خواستند در خانه‌ها با آسایش به سر برند. در بیت المال نیز اندوخته زیادی برای تجهیز سپاه سی هزار نفری که پیامبر (ص) قصد تجهیز آن را داشت دیده نمی شد.

بنابراین مسلمانان از سوی رسول گرامی اسلام به بذل اموال خویش برای تجهیز سپاه دعوت شدند. هرکس هر چه می توانست کمک کرد، به طوری که تمام هزینه های لشکر فراهم آمد و گفتند دیگر نیازی ندارند. در اجابت به درخواست پیامبر(ص) زنان نیز کوتاهی نکردند و از زیورهای زنانه خود گذشتند و گوشواره ها و دستبندهای خود را برای پیامبر(ص) فرستادند تا در کار تجهیز سپاه اسلام به کار رود. ام نسان سلمی گوید: در خانه عایشه دیدم پارچه ای جلوی رسول خدا (ص) انداخته اند که در آن دستبندها و بازوبندها و خلخالها و گردن بندها و انگشترهایی بود که زنان فرستاده بودند تا سپاه مسلمانان را یاری دهند. جنگ تبوک آخرین جنگ مسلمانان در زندگی پیامبر(ص) بود و از آن پس سراسر عربستان تسلیم دعوت پیامبر شد. (اکبری، ۱۳۳۵).

نتیجه گیری

از مباحث مطرح شده و مطالعه رویدادهای تاریخی و سیاسی صدر اسلام فهمیده می شود که زنان همچون مردان مکلف هستند که از کیان حکومت اسلامی در برابر هجوم کفار و مشرکان اعم از تهاجم فرهنگی و نظامی دفاع کنند و نیز در برابر حکومت فاسد قیام کنند. چنانکه زنان مسلمان ایران با تاسی به تعالیم اسلامی و زنان بزرگ صدر اسلام، از ابتدای انقلاب اسلامی در تظاهرات مردمی بر ضد رژیم فاسد پهلوی حضور فعال و گسترده داشتند و مسئولیتهای مختلفی را بر عهده گرفتند. با شروع بحرانها پس از پیروزی انقلاب و سپس جنگ تحمیلی زنان همپای مردان و در بسیاری از موارد جلوتر از آنان در مقابل تهاجم دشمن ایستادگی کردند و عده ای از آنان در لباس پرستاران، از جان گذشته به جبهه اعزام شده و به مداوای مجروحان جنگی پرداختند؛ عده ای دیگر در پشت جبهه

در جهت رفع نیازهای جبهه و رزمندگان کوشیدند و از طرف دیگر با حضور در صحنه های اجتماعی و شرکت در راهپیماییها و تظاهرات به دشمنان اسلام و کشور فهماندند که همواره پشتیبان رزمندگان خواهند بود و از ارزشهای اسلامی خود عقب نشینی نخواهند کرد که تاریخ انقلاب اسلامی رشادت و از جان گذشتگی و ایثار و فداکاری آنان را در طول هشت سال دفاع مقدس ثبت کرده است.

منابع فارسی

- ۱- ابن هشام (۱۳۶۴): زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلام (ص) ترجمه سید هاشم رسولی، تهران، انتشارات اسلامی.
- ۲- ابراهیم حسن، حسن (۱۳۷۶): زندگانی محمد (ص) پیامبر اسلام (ص) ترجمه سید هاشم رسولی، تهران، انتشارات اسلامی.
- ۳- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۶۵): تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران
- ۴- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲): تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد سوم، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۵- مقدسی، مطهرین طاسر (۱۳۷۴): آفرینش و تاریخ، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، انتشارات آگاه.
- ۶- واقدی، محمد بن عمر (۱۳۶۹): تاریخ جنگهای پیامبر (ص)، ترجمه محمود مهدوی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۷- همدانی، رفیع الدین (۱۳۸۱)، سیرت رسول الله، تهران، انتشارات خوارزمی.